

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم علوم انسانی

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ / گفتگوی نوزدهم با جعفر همایی /
بکوشش: عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی با همکاری طویی ساطعی

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

- یکم: عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیر کبیر (بخارا، ش ۴)
- دوّم: ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی (بخارا، ش ۵)
- سوم: بیژن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)
- چهارم: محسن رضانی از خاندان رضانی (بخارا، ش ۷)
- پنجم: احسان نراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب (بخارا، ش ۸)
- ششم: محمود علمی و علی اصغر علمی (دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش) (بخارا، ش ۹ و ۱۰)
- هفتم: محمود کاشی‌چی، ناشری در پی دگرگونی (بخارا، ش ۱۱)
- هشتم: محمود باقری: بساط، رویه دیگری از نشر و کتابفروشی مردمی (بخارا، ش ۱۲)
- نهم: داود رمضان شیرازی: بیش از نیم قرن کتابدگی (بخارا، ش ۱۳ و ۱۴)
- دهم: محسن باقرزاده: انتشارات توس، بنیاد فرهنگ ایران و نکته‌های دیگر از نشر (بخارا، ش ۱۵)
- یازدهم: جهانگیر منصور: زوایایی از انتشارات نیل و کتاب زمان (بخارا، ش ۱۶)
- دوازدهم: محمدرضا جعفری: امیر کبیر و نشر نو در دوره انتقال (بخارا، ش ۱۷)
- سیزدهم: احمد رضا احمدی: نشر مواد شنیداری برای کودکان و نوجوانان (بخارا، ش ۱۸)
- چهاردهم: علیرضا رضانی: نشر مرکز از ناشران عصر انتقال (بخارا، ش ۱۹)
- پانزدهم: رضا سیدحسینی و مصطفی رحیمی: نشر کتاب از منظری دیگر (بخارا، ش ۲۰)
- شانزدهم: کریم امامی: از کیهان، فرانکلین و سروش (بخارا، ش ۲۱ و ۲۲)
- هفدهم: محمدجعفر مظفر: انتشارات کویر و نشر سیاسی در ایران (بخارا، ش ۲۳)
- هجدهم: داریوش شایگان و کامران فانی: نشر و فرهنگ (بخارا، ش ۲۴)
- گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی نوزدهم با جعفر همایی: نشر نی، ناشر آثار اقتصادی و اجتماعی

به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی

با همکاری طوبی ساطعی

(تاریخ مصاحبه: بهمن ماه ۱۳۸۰)

سخنی با نشر دوستان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیارش با فعالیتهای گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست؛ نشر رکن مهمی است از تاریخ فرهنگ، جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن‌اندیشی، جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نظر اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از پیشینه هرگونه تحولی که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، بزگوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله گفت‌وگوها، گشودن راه به سوی تاریخ نشر کتاب در ایران و تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از همه بزرگان، پیشگامان، صاحب‌نظران، تجربه‌مندان و سایر آگاهان نشر کتاب در ایران دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند نشر، و به هر نحو که مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت‌وگو درباره زوایا و خفایای تاریخ نشر کتاب در ایران، و به ویژه پیوند آن با سیر فرهنگی کشور، علاقه‌مند است.

مجله بخارا



● جعفر همایی در گفتگو با بخارا (عکس از طوبی ساطعی)

— آقای جعفر همایی لطفاً قدری از خودتان صحبت کنید و از گذشته‌تان.

چیزی که از دوران کودکی به یاد دارم این است که پدرم با روحانیون ارتباط زیادی داشت و مایل بود من درس طلبگی بخوانم، اسم جعفر را هم به همین دلیل روی من گذاشته است، از علاقه‌ای که به حضرت صادق (ع) داشت. چندسال تابستانها به حوزه رفتم و قرآن و مقداری جامع المقدمات خواندم، ولی ادامه ندادم. مجلهٔ مکتب اسلام مرتب به دستمان می‌رسید و من هم بعضی مطالب آن را می‌خواندم. اولین کتابی که در دبستان به دستم رسید، کتابی مصور و خلاصه شده از کلیله و دمنه بود. یکی از همکلاسی‌هایم به نام جوادیان که پدرش رئیس کارخانهٔ مخمل و اصلاً اهل رشت بود آن را برایم آورد و من هم تا صبح نشستم و کتاب را خواندم و روز بعد پس دادم. دومین کتاب حماسهٔ خورشید نام داشت که طلبه‌ای جسور و خوش بیان به نام سید صالح طاهری خرم‌آبادی، که بعد از انقلاب مدتی نمایندهٔ مجلس و از همان زمان طلبگی هم سیاسی بود، به من هدیه داد و به نظرم اولین کتاب مذهبی واقعی بود که خواندم. اولین رمان، خرمگس بود و بعد از آن، نان و شراب. این کتابها یا به من هدیه می‌شد یا از مجموعه‌ای امانت می‌گرفتم. اولین کتابی که با پول خود خریدم مقداری کتابهای دینی بود از کتابفروشی کوچکی به نام یزدان‌پناه در بالا بازار کاشان و بعد مرزبان‌نامه از یک کتابفروشی دیگر. در تهران خرید کتابم بیشتر از کتابفروشی شرق بود. از مرحوم گوهرخای در کتابفروشی سپهر هم خیلی خوشم می‌آمد

و به ویتترین کتابفروشی امیرکبیر هم همیشه سر می‌زدم و تازه‌های کتاب را نگاه می‌کردم. در هر حال ارتباط اولیه‌ام با کتاب از این کتابفروشی‌ها و به همین ترتیبی که گفتم شروع شد. کار عملی در زمینه کتاب از دوره دانشجویی، از سال ۱۳۵۱ آغاز شد، که به مدرسه عالی بازرگانی، دانشگاه علامه طباطبائی کنونی، وارد شدم. این مدرسه محیطی فعال با جوّی سیاسی، فکری و فرهنگی داشت.

— سیاسی چپ یا سیاسی اسلامی؟

در آن زمان نمی‌شد تفکیک کرد، همه مخالفان رژیم با هم بودند، جدایی بین مذهبها و چپها بعد از ۵۴ شروع شد. در مهر ماه ۱۳۵۱ وارد دانشکده و در آبان ماه نماینده دانشجویان شدم و در شرکت تعاونی دانشجویی، گوشه‌ای از سالن ناهارخوری دانشگاه، کتابفروشی راه انداختیم. کتاب‌های مختلفی با محتوای فکری، فرهنگی و ادبی انتخاب می‌کردیم. هم چنین کتابهای مذهبی و اقسام دیگری از کتابهای روشنفکری و ادبیات مخالف را، که شامل کتابهایی از دکتر شریعتی و دیگران بود، و همه را از روبه روی دانشگاه می‌خریدیم یا از شرکت سهامی انتشار در باب‌همایون و برای فروش به تعاونی دانشجویی مان می‌بردیم.

— دنبال درآمد هم بودید؟

خیر، چون تعاونی بود بیشتر به کارهای فرهنگی و صنفی می‌پرداختیم. تا اینکه به دلیل درگیری، درس را کنار گذاشتم و چند بار مشروط شدم و از دانشگاه اخراج کردند. دو سال دوره سربازی را در بلوچستان خدمت کردم، ولی در پایان دوره به مالاریا مبتلا شدم. پس از مداوا و بهبودی نسبی، با پولی که پس‌انداز کرده بودم راهی امریکا شدم و از نوروز ۱۳۵۷ تا آبان و آذر همان سال خارج از ایران بودم.

— روزهای شلوغی انقلاب در ایران نبودید؟

خبر ۱۷ شهریور را که شنیدم، تصمیم گرفتم به ایران برگردم، بنابراین به پاریس رفتم و پس از مدت کوتاهی به ایران برگشتم.

— بالاخره لیسانس خود را چه طور گرفتید؟

بعد از اینکه برگشتم، مدتی دوباره مشغول به درس شدم، اما انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها پیش آمد و بالاخره در سال ۱۳۶۳ و پس از ۱۱ سال در رشته اقتصاد فارغ‌التحصیل شدم.

— مثل اینکه کارهای مطبوعاتی هم کرده‌اید؟

در اردیبهشت ۱۳۵۸، که تب انقلاب خیلی تند بود، روزی یکی از دوستان پیشنهاد چاپ مجله دانش‌آموزی را داد. آن روزها مجله‌های جوانان، اطلاعات هفتگی و... متمرکز شده بودند روی مطالب فرعی و تیراژداری مثل فساد اخلاق و... درباریان و اشرف پهلوی... فکر کردیم برای دانش‌آموزان که نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشتند مجله‌ای مناسب منتشر کنیم. انتشار شماره اول مجله مصادف شد با شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری و در شماره نخست مجله، که روز کارگر چاپ شد، این موضوع را منعکس کرده بودیم.

— نام مجله چه بود؟

— مجله اتحاد جوان.

— شمارگان آن چه تعداد بود؟

اولین شماره‌ها حدود ۱۰ تا ۲۰ هزار نسخه، ولی پس از مدتی تعداد آن را کم کردیم.

۱۹۵

— درآمد مجله از چه محلی تأمین می‌شد؟

بیشتر دانشجویانی که دوستان بودند، کار می‌کردند، یا تدریس می‌کردند، پول می‌دادند و هزینه مجله را به نوعی تأمین می‌کردند. محل کارمان هم در انتشارات رسا بود. با کمکهای فکری و فنی آقای ناجیان، مدیر این انتشارات، قدم به قدم با کار چاپ، لیتوگرافی، تایپ، غلط‌گیری و نظایر آن، حتی با طرح روی جلد و عکاسی هم آشنا شدیم و چون پول نداشتیم، همه کارها را خودمان انجام می‌دادیم، گروه ۶ - ۵ نفری، و از مرحله تهیه گزارش و خیر تا توزیع و فروش مجله، همه چیز به عهده خودمان بود.

— تجربه مهمی بود.

بله، بسیار مهم و این مجله حدود ۶۰ شماره یعنی ۳ سال منتشر شد.

— هفتگی بود؟

ابتدا ماهانه بود، ولی بعد دو هفته‌نامه شد.

— مشکلی برایتان ایجاد نشد؟

کم کم اوضاع و احوال آن روزها ما را زیر فشار می برد. به دلیل اینکه مستقل بودیم، همه می خواستند ما را به سمت خودشان بکشانند. موفق که نمی شدند، برچسب می زدند. مجاهدین می گفتند شما توده ای هستید و توده ای ها می گفتند اینها طرفدار میثمی اند. حزب جمهوری اسلامی که نشریه دانش آموزی به نام عروة الوثقی داشت، مایل بود ما را جذب کند، و ما هم استقلال خودمان را هر طور که بود حفظ کردیم تا جنگ شد و به جبهه رفتیم.

— همه اعضای گروه؟

نه، عده ای ماندند و کار را ادامه دادند. نشریه در اوایل جنگ هم منتشر می شد. من ۶ ماه در جبهه بودم و دیگر دوستان هم گروه گروه به جبهه های خرمشهر و سوسنگرد می رفتند. دوستی که در حقیقت بنیان گذار مجله بود، مرحوم شهید محمد بنکدار، جوانی بسیار پرشور و فعال بود و در همان اوایل جنگ، روز عاشورا، در سوسنگرد با انفجار خمپاره ای شهید شد و مرحوم شهید علی قدمی که آموزگار بود، در همان نقطه مجروح شد، او نیز در مجله فعال بود و همه جور کمک می کرد، و عاقبت در عملیات مرصاد شهید شد. از جبهه که برگشتیم، با کمک گروه های دانش آموزی چند شماره را منتشر کردیم تا اوضاع سیاسی حادث شد.

— در ۱۳۶۰؟

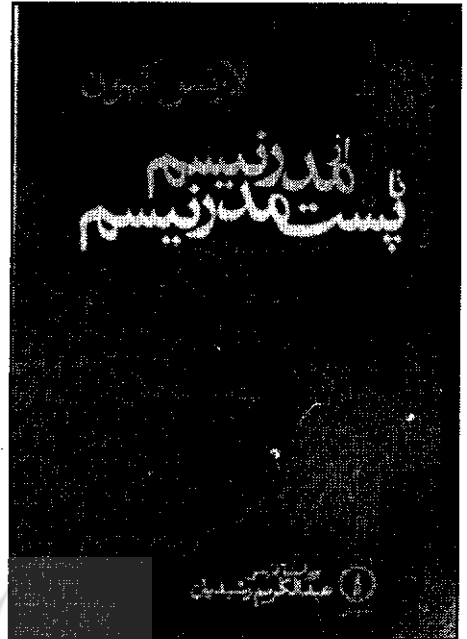
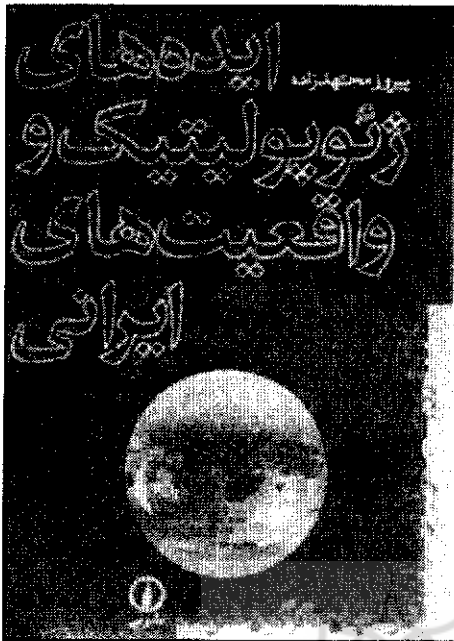
بله، در همان سال مجله را تعطیل کردیم. فضا برای انتشار مجله ای مستقل در جو کاملاً سیاسی شده آن سال مناسب نبود.

— مزاحمتی ایجاد شده بود؟

بحث مزاحمت نبود. ناگهان متوجه شدیم گروه های دانش آموزی که با ما در تماس بودند، جلساتی می گذاشتند، نامه می نوشتند و از ما سؤالات ایدئولوژیک و سیاسی خیلی جدی می کردند و موضع گیری سیاسی می خواستند، غافل از اینکه نه نشریه ما ارگان سیاسی بود و نه خود ما ادعای رهبری سیاسی داشتیم. دیدیم جو پیچیده ای است و بهتر است گرفتار جریانهای ناخواسته نشویم. پس از شماره ۶۰ یا ۶۱، مجله را بستیم و این شد پایان کار مطبوعاتی ام در دوره تحصیل در دانشگاه.

— بعد مشغول چه کاری شدید؟

پس از بستن مجله همکار نشریه جهاد روستا و جهاد شدم. در آن زمان دو مجله به نامهای



جهاد سازندگی و جهاد روستا، که وابسته به جهاد سازندگی بود، منتشر می‌شد. جهاد روستا سردبیری داشت به نام آقای زهدی، که او هم در یکی از عملیات اسیر شد و چند ماهی به جای او مسئول نشریه شدم. همزمان یکی از دوستان دانشگاهی از من خواست برای همکاری به انتشارات امیرکبیر بروم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

— چه طور؟

در آن موقع امیرکبیر مدتی بود مصادره شده بود و به دلیل علاقه و سابقه من چنین پیشنهادی شد و من رفتم با آقای سیدمهدی مدرسی که مدیر مالی امیرکبیر بود آشنا شدم. ابتدا چند روزی کتاب می‌خواندم. اولین کتابها از صادق هدایت بود و پس از آن هر کتابی که می‌خواستند چاپ یا تجدید چاپ کنند. پس از مدتی کمتر از یک ماه فهمیدم در آنجا جایی هست به نام دفتر تولید و متوجه شدم باید دوباره جریان تولید دائمی را راه انداخت تا انتشارات فعال شود، ولی هیچ کدام از ما که آنجا کار می‌کردیم، سابقه کار انتشاراتی نداشتیم. یک روز گفتم به هر حال فعلاً که امیرکبیر مصادره شده، اما بالاخره باید کار را دوباره شروع کرد و برای کار منظم باید سازماندهی درستی صورت بگیرد. اوضاعی به هم ریخته بود، مثلاً مدیر عامل برای اینکه جواب سئوالات ما را بدهد وقت نداشت، اما برای تحویل کوبن بنزین به راننده مدتی وقت صرف می‌کرد. توجه نداشتند که برای اداره هر سازمانی تشکیلات مدیریت، سازماندهی و تقسیم وظایف لازم است.

— و ساده‌ترین اصول مدیریت مراعات نمی‌شد؟

بله. بالاخره به اتفاق آقای مدرسی نموداری سازمانی کشیدیم، توضیح دادیم و آنها هم پذیرفتند و مشغول به کار شدیم.

— بالاخره درسهایی که خوانده بودید، به کارتان آمد؟

بله، تا حدودی؛ ولی چیزهایی که در کوه‌پیمایی‌ها و فعالیت‌های صنفی-سیاسی دانشجویی تجربه کرده بودم بیشتر به کار آمد. بدین ترتیب حتی متن حکم استخدام خودم را خودم نوشتم و دادم برای ماشین‌نویسی و امضاء.

— در انتشارات امیرکبیر چه سمتی داشتید؟

مدیر تولید. و تولید از عقد قرارداد، شروع می‌شد تا ویرایش، حروفچینی و چاپ و صحافی و تحویل کتاب برای فروش.

— همه این مراحل در محدوده کار مدیر تولید بود؟

بله، جز چاپ و صحافی. چاپخانه جدا بود و یک نفر مأمور چاپ با تولید همکاری می‌کرد. او روزی دو ساعت می‌آمد و سفارش‌ها را می‌نوشت. عاشق اسلحه کمری و این جور چیزها هم بود و مدام از من می‌خواست اسلحه‌ای برایش جور کنم. فکر می‌کرد چون در جهاد کار می‌کنم، به اسلحه دسترسی دارم. البته در کار فنی کتاب وارد بود. پس از چند ماه کار، باز کردن کارتونها، گشودن بایگانی‌ها و نظیف و مرتب کردن آرشیو، کار را شروع کردیم و من هر چه در عرصه نشر یاد گرفتم از همان باز کردن اسناد و سرمایه واقعی آرشیو امیرکبیر بود.

— و انتشار کتاب در امیرکبیر پس از انقلاب آغاز شد؟

بله خیلی جدی. در اواسط ۱۳۶۳ تعداد همکاران ما در تولید از ۴ به ۱۲ نفر رسید و در ضمن امیرکبیر به سازمان تبلیغات اسلامی واگذار شد. در این ایام کار کتاب پروتق بود، اما روند تولید طولانی بود. هم حروفچینی عمدتاً دستی و سرعت آن کم بود، هم ماشین‌آلات چاپ جواب تقاضا را نمی‌داد. بحران کمبود کاغذ هم داشت شروع می‌شد. در آن بحران تلاش کردم تا کاغذ تهیه کنم و با چاپخانه‌های دیگر قرار و مدار کار بگذارم. روزی در جلسه هیأت مدیره نشسته بودیم که راننده امیرکبیر، در اتاق را با پا باز کرد و پرسید کاغذها را کجا بگذارم؟ من از آن رفتار

عصبانی شدم و مدیرعامل گفت شما که این قدر جوش تولید را می‌زنید، باید بدانید که تولید این دروسرها را هم دارد. فردای آن روز مسئله دیگری هم پیش آمد و من هم استعفا دادم و دنبال کار دیگری رفتم.

— کی استعفا دادید؟

بهار ۱۳۶۳. پس از من آقای فرگاه، از دوستان قدیمی و همشهری خودم، که جوان مؤمن، ساده و آرامی بود، مدیر تولید انتشارات امیرکبیر شد و کار را ادامه داد. من هم به دعوت یکی از دوستان برای راه‌اندازی انتشارات روزنامه اطلاعات، به آن روزنامه رفتم. در کمتر از یک سال تشکیلات جمع‌وجوری فراهم شد و کارها راه افتاد و تعدادی کتاب منتشر شد، اما ناچار شدم از آنجا هم استعفا بدهم.

— چرا؟ آیا پشتیبانی از نشر را در روزنامه از دست داده بودید؟

نمی‌دانم. کار در روزنامه را ابتدا که شروع کردم، آقای حسن نیری مدیرکل روزنامه اطلاعات و شرکت ایران چاپ بود. ایشان از فعالان سیاسی قبل از انقلاب بودند و انتشارات نوید را داشتند. ترجمه کتابهای اقتصاددانان، و فلسفتنای مرحوم صدر و صلح امام حسن آقای خامنه‌ای از جمله کتابهای ایشان است و چاپ بسیاری از اعلامیه‌های امام خمینی، منتهی ایشان بخش زیادی از عمرشان را قبل از ۵۷ در زندان به سر برده بودند. علاقه زیادی به کار انتشار کتاب داشتند. ایشان که از کارکناره گرفتند کار خیلی سخت شد. مجموعه فنی و اداری آنجا انتشار کتاب را کاری تحمیلی به حساب می‌آورد.

— در ۱۳۶۴؟

بله، در همان سال. با آقای دعایی صحبت کردم و گفتم با این طرز کار در روزنامه اطلاعات نمی‌توانم دوام بیاورم. ایشان گفتند یک ماه صبر کن تا کارها به تدریج سامان بگیرد. پس از یک هفته دیدم هیچ چیز تغییر نمی‌کند. من هم دیگر سر کار نرفتم و استعفا را نوشتم و فرستادم. آقای دعایی هم قبول کردند. ایشان بسیار انسان بامحبتی هستند و هنوز هم به ما لطف دارند.

— بعد چه کردید؟

من با حال و هوای متأثر از انقلاب هیچ وقت فکر نمی‌کردم شرکت خصوصی تأسیس کنم. فکر می‌کردم با تمام وجود باید در خدمت مردم باشم و در بخش عمومی خدمت کنم. تا اینکه



مترافات ارتش عباس لودهانی
(مرداد - بهمن ۵۷)

بعد از سرخوردگی های متعدد به پیشنهاد آقای سید احمد سام که در سردبیری روزنامه اطلاعات بودند، با پنج نفر از دوستان که در آن روزنامه و جاهای دیگر مشغول بودند، قرار گذاشتیم که خودمان شرکت انتشاراتی تأسیس کنیم.

روشکار علم این روزنامه اطلاعات فرهنگی

— ممکن است اسمها را با سمتهایشان بگویید؟

جلال رفیع (سردبیر اطلاعات)، سید احمد سام (عضو شورای سردبیری)، احمد ستاری (عضو شورا)، عبدالعلی رضایی (عضو شورا) و منصور آسیم که بعد از چندماه به جمع ما پیوست.

— ایشان چه سمتی داشت؟

کار آزاد داشت. قبل از آن مدتی با تحریریه روزنامه کیهان کار می کرد... و دوستم آقای سید مهدی مدرسی که مدیر مالی انتشارات امیرکبیر بود و قبلاً همکار بودیم و چندماه قبل از بنده از مؤسسه امیرکبیر استعفا داده بود — آن موقع ایشان مدیر مالی کیهان بودند — از ایشان هم برای مشارکت دعوت کردیم. عدم انتظار ما برای حساب سازی، پیش شرط ایشان بود.

— پس عملاً عده‌ای از اعضای سردبیری اطلاعات این انتشارات را تأسیس کردند؟
نه دقیقاً، اما اکثر از شورای سردبیری بودند، و برای سرمایه اولیه نفری ۱۰ هزار تومان گذاشتیم.

— چرا اسمش را نشر نی گذاشتید؟

درباره اسم خیلی فکر کرده بودیم. می‌خواستیم اسم کوتاه، با معنی و جذاب باشد. روزی در خانه بنده جلسه داشتیم، درباره کارهای شرکت صحبت می‌کردیم که نوای نی از بیرون آمد. رفتم بیرون و دیدم پیرمردی زیر پنجره نشسته و مشغول نی زدن است. پیرمردی ملایری بود که دعوتش کردم به داخل خانه. برایمان نی زد و جلال رفیع که صدای خوشی دارد شروع کرد به خواندن شعر «بزن نی را دلم غم دارد امشب». این خاطره‌ای است که هرگز فراموش نمی‌کنم. به‌هرحال پیشنهاد نام نی بعد از چند جلسه توسط جلال داده شد. گفت نی کوتاه است، زیباست، معانی گوناگونی دارد، معنای عرفانی دارد، به معنی «نه» یا «لا»ی عربی است، و از این قبیل. همه با آن توافق کردیم.

— آیا بدون کمک دولتی نشر نی را تأسیس کردید؟

بله، با همان هفتاد هزار تومانی که گفتم. و مبلغی پول که سپرده پیرزنی بود به آقای سام که مضاربه کردیم و سود آن را می‌دادیم.

— اولین کتابی که چاپ کردید چه نام داشت؟

حقایق الاخبار ناصری به تصحیح مرحوم خدیو جم. کتاب دوم هم از تقی اعلم السلطان دانشور بود که خاطراتش را از دربار قاجاریه نوشته، به نام از درون دربار که اجازه چاپ نگرفت و در صحافی تیغ خورد.

— در دوره آزادی‌های بعد از ۱۳۷۶ هم اجازه چاپ نگرفت؟

دیگر درصدد چاپ آن نبودیم، حتی دوستی مقدمه تحقیقی جالبی برای آن نوشته است و چند نفر هم یادآوری کردند که خوب است چاپ شود، ولی حالا بعد از گذشت ۱۵ سال، شاید آن مایه تاریخی جذاب را نداشته باشد و من هم انگیزه‌ام را برای چاپش از دست دادم.

— کتاب سوم چه بود؟

سفرنامه سیف‌الدوله که علی اکبر خداپرست تصحیح کرده بود.

— کتاب بعدی چه تأثیری در نشر داشت؟

چهارمین کتاب اعترافات ژنرال بود که خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی است.

— متن آن را از کجا به دست آورده بودید؟

به صورت پلی‌کپی در خارج از کشور تکثیر شده بود و نسخه‌ای از آن به دست جلال رفیع رسیده بود. روز جلسه‌ی هیأت مدیره به دوستان پیشنهاد شد. جلال رفیع هم بر آن مقدمه‌ای نوشت و به این ترتیب آن را چاپ کردیم.

— وزارت ارشاد هیچ اشکالی نگرفت؟

در آن زمان کتاب را چاپ می‌کردیم و بعد از ارشاد اجازه‌ی پخش می‌گرفتیم. آنها هیچ ایرادی نگرفتند. کتاب با قلم محترمانه‌ای نوشته شده بود و بعضی موارد شبیه برانگیزش با مقدمه و زیرنویس‌ها رفع شده بود.

— با این حال چاپ آن مخاطره بود، این‌طور نیست؟

بله بود، ولی ما در شرایط بد اقتصادی بودیم و با چاپ سه کتاب قبلی، که یکی از آنها زیر تیغ بود و دو تای دیگری فروش خوبی نداشت، باید این کتاب را هر طور بود چاپ می‌کردیم و احتمال موفقیت را هم داده بودیم. خدا را شکر که این کتاب روی غلتک افتاد و از قبل آن توانستیم کتابهای دیگری را چاپ کنیم.

— هر هفت نفر هیأت مدیره با آن موافق بودند؟

بله همگی. درباره‌ی تمام موارد بحث می‌کردیم و به اتفاق نظر می‌رسیدیم، حتی درباره‌ی اسم کتاب و طرح روی جلد هم مشورت کردیم و آن را به طراح سپردیم.

— چه سالی منتشر شد و چند بار؟

سال ۱۳۶۵ و ۱۰ یا ۱۱ بار چاپ شد. در آن زمان، به دلیل جنگ، بحران کاغذ هم داشتیم.

— شمارگان کتاب چند تا بود؟

اولین چاپ احتمالاً ۵,۰۰۰ نسخه که با کاغذ روزنامه و چاپ مسطح منتشر شد و در مدت ۲ ساعت تمام نسخه‌ها به فروش رفت.

۲- ساعت؟ فروش ظرف ۲ ساعت، حادثه در نشر است!

البته ۲ ساعت شاید کمی اغراق باشد، ولی تا چاپ چهارم و پنجم، کتابها را روی هم می‌چیدیم و کتابفروش‌ها به صف می‌ایستادند و کتابها را می‌گرفتند و می‌بردند. در آن زمان قواعد بازار را نمی‌دانستیم. الآن ممکن نیست که کتابی را با تخفیف پایین‌تر از تخفیف بازار یا در مقابل پول نقد به کتابفروش پیشنهاد دهیم، ولی در آن زمان چون به شدت گرفتار بودیم بی‌اطلاع از رفتار صحیح تجارتي، این کارها را کردیم.

— ولی از استقبال جامعه تصویری نداشتید؟

چرا، داشتیم. حالا هم راجع به هر کتابی که چاپ می‌کنیم تصویری داریم، امّا این را نیز می‌دانیم که نباید انتظار داشته باشیم تصور ما تحقق بیرونی پیدا کند. به‌ندرت ممکن است چنین اتفاقی که برای *اعترافات ژنرال* پیش آمد، برای کتاب دیگری پیش بیاید.

— پس هر چاپ آن ظرف یک روز تمام می‌شد؟

بله، تا چاپ چهارم و پنجم این‌طور بود.

— و پشت سر هم تجدید چاپ می‌کردید؟

نه، به دلیل مشکلات، تجدید چاپها با کمی وقفه انجام می‌شد.

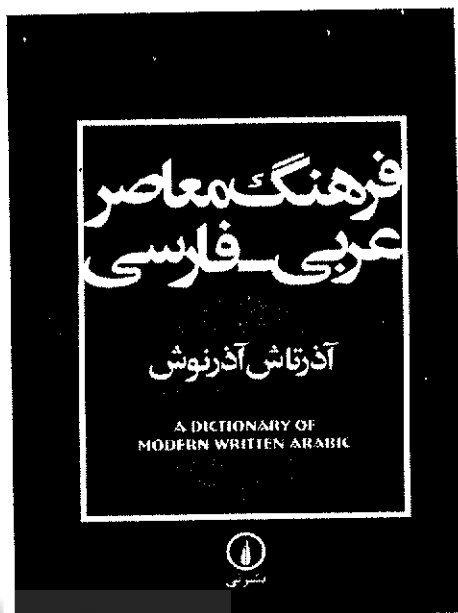
— و بعد در یک چاپ متوقف شد و الآن هم بازار ندارد؟

آخرین نسخه‌های موجودمان را که فروختیم، دیگر چاپ مجدد نکردیم، ولی ممکن است الآن هم بازار داشته باشد، نمی‌دانم.

— و چاپ این کتاب مشکلات مالی نشر نی را حل کرد؟

بله، بعد از آن ما تولید کتابهای دیگری را شروع کردیم و با اجارهٔ یک دفتر، دور تازه‌ای گرفتیم.

— بعد از آن چه کتابهایی را منتشر کردید؟



کتاب اقتصاد کلان دکتر فریدون تفضلی را، که جزوه دانشگاهی رشته اقتصاد بود و با قیمت گران به دست دانشجویان می رسید، به پیشنهاد آقای سام که دانشجوی ایشان بود، قرارداد بستیم و با حروفچینی جدید ویرایش و فرمول نویسی مجدد در دسترس دانشجویان قرار دادیم. هر شب فرمها را از حروفچینی می گرفتم و می بردم خانه می خواندم. چون رشته تحصیلی خودم هم اقتصاد بود، آن را با دقت و علاقه تصحیح می کردم و صبح دوباره به دست دکتر تفضلی در دانشگاه بهشتی می رساندم. ایشان هم می دیدند و دوباره به من برمی گرداندند. بدین ترتیب کتابی ۷۰۰ - ۶۰۰ صفحه ای چاپ و در طول یک سال، دو یا سه چاپ آن تمام شد.

— این کتاب اولین کتاب اقتصادی نشر نی بود که ظاهراً یکی از مسیره های نشر را در نشر نی تعیین کرد.

بله. بعد از ملحق شدن سه نفر دیگر از دوستان به طور تمام وقت در شرکت، به دنبال اجاره دفتر و استخدام کارمند، کار به طور جدی تر شروع شد. آقای عبدالعلی رضایی با مکاتبه و ارسال فرم و پرسشنامه برای متخصصان علوم اجتماعی و اقتصاد و... کار واحد پژوهش نشر نی را آغاز کرد.

— به چه منظور؟

به قصد پیدا کردن پدیدآورنده و موضوع.

— به این ترتیب نشر نی، اولین نشر خصوصی در ایران است که وارد بحث پژوهشی در نشر شده است؟

مؤسسات دیگری هم قبل از ما بوده‌اند، مثل انتشارات امیرکبیر، که واحد مطالعه و مشاوره درباره موضوعات کتاب داشته‌اند. مثلاً در امیرکبیر آقایان کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی و دیگران به عنوان مشاور در انتخاب کتابها اظهار نظر می‌کردند.

— بله، یا مثلاً دکتر ناصر پاکدامن قبل از انقلاب مجموعه‌ای را در انتشارات امیرکبیر سرپرستی می‌کرد، ولی این که می‌گویید آقای عبدالعلی رضایی پرسشنامه خاص تهیه می‌کرده و می‌فرستاده است، یا موضوعها و پدیدآورندگان را تحلیل می‌کرده است، در نشر ایران، و به‌ویژه در نشر خصوصی بدون کمک دولتی تازگی دارد.

در عمل این کار نتیجه مطلوبی نداد. پرسشنامه تهیه کردیم، فرستادیم، پُر کردند، تحلیل شد؛ آن‌گاه باید با پدیدآورندگان متخصص قرارداد می‌نوشتیم که هر کس در حوزه‌ای مشخص کار کند و ماهانه حقوق بگیرد، ولی در اقتصاد نشر کشورمان این کارها زیاد عملی نیست. ما هم که سرمایه‌هنگفتی نداشتیم. درآمدمان از حاشیه سود اندک کتابهایی بود که به فروش می‌رفت. ما نمی‌توانستیم سرمایه‌گذاری جدی بکنیم و افراد به کار دراز مدت موظف شوند.

یعنی عملاً نتیجه‌ای نگرفتید؟

عملاً خیر. ما این برنامه را در چند دوره انجام دادیم و هیچ‌گاه نتیجه نداد. هر بار جلسه می‌گذاشتیم و پس از مشورت، کار را دوباره شروع می‌کردیم. مثلاً یکی از روشهایی که جزو برنامه‌های آقای رضایی بود و عملی نشد، این بود که در حوزه ادبیات کلاسیک فارسی باید به عصر هر شاعر رجوع شود و اوضاع سیاسی، اجتماعی آن دوره را شناخت تا پدیده ادبی را تحلیل کرد. در باب دوره حافظ به استاد شفیع کدکنی مراجعه کردیم و ایشان گفتند با توجه به کمبود منابع و امکانات، این کار در ایران بسیار مشکل است و عملی نخواهد بود. بنابراین، درباره رابطه میان نشر و فرهنگ‌سازی نمی‌توان آرمانی فکر کرد. بعد هم باید صبور بود. مدتی باید کار کنی تا شناخته شوی و آدم‌های کارکشته این کار را بشناسی، چهره‌های جدید را کشف کنی و خلاصه دود چراغ بخوری تا اگر منابع مالی کافی نداری، دست‌کم به خودت اعتماد کنند

و.... یکی از طرح‌های موفق و طولانی مدت ما، که با سرمایه اندک شروع شد و ادامه پیدا کرد، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید بود که در انتشارات امیرکبیر به دکتر احمد مهدوی دامغانی پیشنهاد کرده بودم. ایشان پذیرفتند، ولی یادم نیست به چه دلیلی قرارداد کتاب در امیرکبیر بسته نشد. به انتشارات اطلاعات که رفتم، دوباره همین اتفاق افتاد. بعد در نشرنی طرح را به دکتر محمود مهدوی دامغانی که ساکن مشهد بودند پیشنهاد کردم و ایشان هم به دلیل سابقه آشنایی با من طرح را پذیرفتند و از آن استقبال کردند، و این کتاب ۸ جلدی را ناشری تازه کار مثل ما، با انتظارات محدود منتشر کرد و از ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳ به تدریج منتشر شد. سال ۱۳۷۹ دوره کامل آن تجدید چاپ هم شد.

— بعد که کارها روی غلتک افتاد چه کردید؟

مؤسسه‌ای که راه بیافتد، به راحتی نمی‌تواند ترمز کند و تعهدات، بدهی‌ها، بازار و تقاضا آن را می‌کشاند و در آن مسیر اتفاقات متعددی می‌افتد. در همان سالهای ۶۸-۱۳۶۷ که درگیر مدار مسائل پایانی جنگ هم بودیم، آقای مدرسی به‌طور کامل و تمام وقت و آقای ستاری و رضایی هم به‌طور فعال اما نه تمام وقت به شرکت پیوستند. آقای آسیم اگرچه درگیر کار خود بود اما همچنان وقت می‌گذاشت و جدیت و علاقمندی نشان می‌داد. آقای سام و جلال رفیع دیگر چندان فعال نبودند. از آنجایی که یکی از اصول اولیه شراکت در نشرنی سرمایه‌گذاری، کار و بهره‌برداری مساوی بود، تصمیم گرفتیم بهای سهام آقای سام و رفیع را به آنها بپردازیم. اتفاقاً این کار همزمان شد با بحران کاغذ و مشکلات اقتصادی دیگر و در سال ۱۳۷۰ تا مرز ورشکستگی پیش رفتیم. دوره‌ای به انتشار کتابهای کودکان پرداختیم که خیلی هم سودآور بود و کتابها به راحتی فروش می‌رفت، تا اینکه آموزش و پرورش وارد این حوزه شد و با بازار انحصاری وسیعی که داشت در این بخش تأثیر گذاشت. مسئول فروش شرکت قراری گذاشت با شخصی که از امور تربیتی مسئول این کار بود. مذاکره حضوری داشتیم و ایشان پیشنهاد کرد کتابهایمان را قبل از چاپ برای نظرخواهی درباره متن و تصاویر کتاب به آنها نشان بدهیم، و خاطر نشان کرد کسانی که با ایشان همکاری کنند سود زیادی خواهند برد و بقیه ورشکست خواهند شد. ما ترجیح دادیم همچنان خودمان مسئول اشتباهاتمان باشیم. به این ترتیب تولید ادبیات کودکان در نشرنی تقریباً متوقف شد. هم اکنون می‌توانم ۶۰-۵۰ کتاب آماده و نیمه آماده کودکان را در بایگانی مان به شما نشان بدهم. در سالهای سخت سانسور (۷۴-۷۳) ما آگاهانه و به دلیل اینکه کتابهای بسیاری در صف ممیزی متوقف می‌شد، مقداری به کتابهای کمک آموزشی تقریباً جدی پرداختیم.

— در وزارت آقای مهندس میر سلیم؟

حتی قبل از آن هم فشار سانسور شدید شده بود؛ اما این دوره تراژیک-کمیکی بود. علاوه بر سانسور، در مواردی پیشنهاد دخالت در متن و اضافه کردن مطلب هم می دادند. در آن سالها ناشر یا باید ارث و میراثی می داشت و می فروخت تا چرخ مؤسسه اش را بچرخاند، یا راهی را انتخاب می کرد که امکان مانور داشته باشد. ما چون از اولی محروم بودیم، راه دوم را انتخاب کردیم و چاپ کتابهایی در حوزه آموزش علوم و ریاضی را شروع کردیم، اما کتابهای کمک آموزشی تجارتمی موضوع مورد علاقه ما در نشر نبود و خیلی به آن نپرداختیم. البته در آن بخشی که کار کردیم موفق بودیم و ۲ سال گذشته، آموزش و پرورش در بخش کتابهای علمی آموزشی دوره دبستان از آن دوره حدود ۱۱ عنوان کتاب نشرنی را به عنوان کتاب برگزیده معرفی کرد و جایزه داد.

— بر سر هیأت مدیره نشر نی چه آمد؟

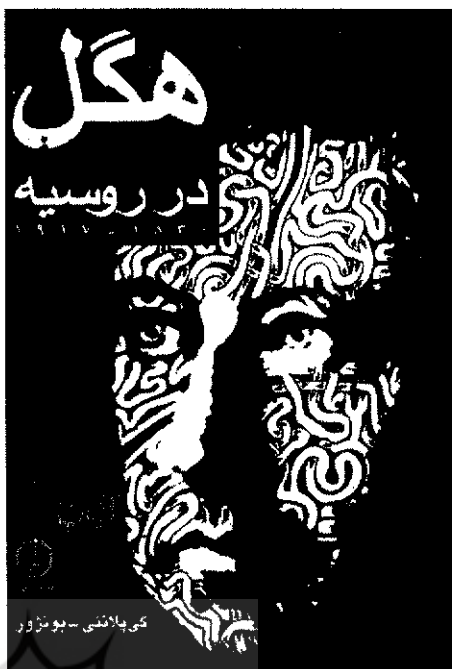
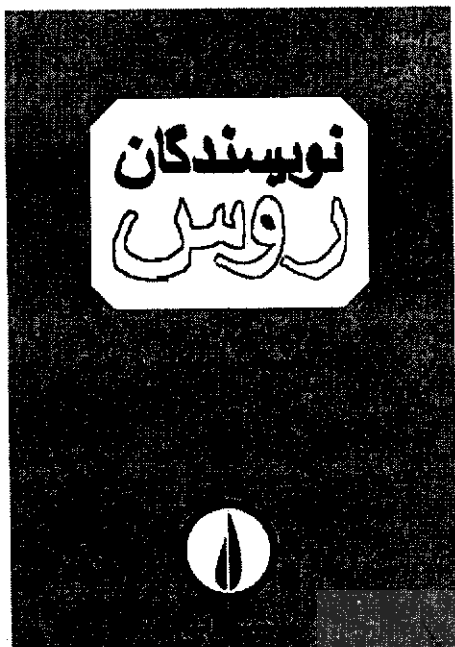
در سالهای بحرانی دهه ۷۰، در همان سال ۷۰ ابتدا آقای مدرسی از شرکت کناره گرفت و مؤسسه ای در حوزه تخصصی خود راه اندازی کرد. آقای ستاری درگیر خدمت سربازی شد و سپس شرکت چاپ گستر را تأسیس کرد و تمام وقت درگیر آن شد. و آقای رضایی مشغول دوره فوق لیسانس جامعه شناسی شد ولی همچنان در نشرنی وقت می گذاشت و کمک می کرد. من به افت و خیز خودم ادامه دادم و شرکت نم نمک جان گرفت.

۲۰۷

— می خواهید بگویید از دلایل انسجام، وحدت در تصمیم گیری است؟

به نظرم در جامعه ای با زیرساختی نامتناسب برای تولید جدی و منظم، و بازاری سنتی (که باز به نظرم این بازار سنتی از بازار شبه مدرن بسیار سالم تر و کارآمدتر است) هر پدیده ای مبتنی و متکی بر عوامل متنوعی است و هر امری که ظاهراً تصادفی به نظر می رسد دلایل بی شماری دارد. یکی از عوامل مهم توسعه نیافتگی ما انقطاع است در صنعت، تجارت، علم و... بعد از سالها کار مداوم و جدی در حوزه ای محدود، من دیگر به راحتی نمی توانم برای پدیده ای یا امری به یک یا چند عامل بسنده کنم و حکم صادر کنم. همین که به بی سوادی خودم آگاهم، باعث می شود که دائم در تلاش باشم که آن را جبران کنم.

— خوب، دست تنها و بدون مطالعه و تحقیق، در نشر به چه سمتی رفتید؟



در اوضاع و احوالی که همه چیز آن نامتوازن است و هیچ چیز سر جای خود قرار نگرفته است، یعنی در یک زیرساخت غیرمنسجم، لزوماً این تحقیق و پژوهش شکلی نیست که نتیجه کار را مثبت می‌کند. برنامه‌ریزی و پژوهش در بستر مناسب خود نتیجه مطلوب دارد. مثالی می‌زنم. در سال ۱۳۷۴ روزی محسن مخملباف انتشار کتابهایی در زمینه فیلم‌نامه‌های مشهور دنیا به مناسبت صد سالگی سینما را به من پیشنهاد داد، من هم استقبال کردم و خواستم فرد فعال و آگاهی را در این زمینه معرفی کند. هوشنگ گلمکانی، که سردبیر ماهنامه فیلم است، برای این کار انتخاب شد و پس از مشورت و بستن قرارداد، طرح به مرحله اجرا درآمد. قرارمان این بود که از همان سال ۱۳۷۴ ماهی یک فیلمنامه به همراه شرح حال، آثار، عکس و نقد فیلمهای کارگردان آماده شود و من هم به عنوان ناشر آن را چاپ کنم. نزدیک به ۳۰ فیلمنامه تهیه شد و هوشنگ گلمکانی بر اثر سنگینی کار دیگر فرصت کافی برای ادامه منظم کار را نداشت. آقای مجید اسلامی این کار را به عهده گرفت. ابتدای این کار بسیاری از دوستان دور و نزدیک، مراسم‌ها و ورشکستگی نشرنی را پیش‌بینی کردند. اما کار انجام شد، موفق هم بود. قبل از این کسی جرأت چاپ فیلمنامه نداشت. اما بعد از آن تعداد زیادی فیلمنامه توسط دیگران هم منتشر شد. خوب، این پیشنهاد ظاهراً متکی به یک تحقیق نبود، اما چه پژوهشی بالاتر و بهتر از این که محسن مخملباف که چندین سال با کار سینما درگیر است به این نتیجه برسد که سینماگران، دانشجویان

سینما و... نیاز به چنین مجموعه‌ای دارند؟ و بعد سماجت در ادامه کار و روزآمد کردن آن و ارتقاء کیفیت هم تأثیر خودش را دارد.

از این دست موارد دیگری هم داشته‌ایم. بنده اعتقاد به تحقیق، مطالعه و برنامه‌ریزی دارم، ولی فکر می‌کنم باید از مجموعه دانش‌ها و تجارب موجود در جامعه استفاده کرد و تلفیق کار پژوهشی، سرمایه‌گذاری، کار اجرایی و تقاضا و... بسیار مهم است.

یک روش دیگر هم در ایران مرسوم است و آن اینکه یک شخص یا گروهی یک طرحی دراندازند و تصمیم بگیرند ملت را توسعه فکری و فرهنگی بدهند. این هم لوازم خودش را دارد که از قضا بسیار هم مهیا است. پول نفت موجود، مقداری لفاظی و تبلیغات و توجیه مسئولان محترم و بی‌توجهی به اصول یا به قول من حلال و حرام. روی دوش مردم خیلی می‌شود مانور داد. روی پای خود راه رفتن سخت است.

هیچکدام از ما استعداد حرام‌خواری نداشتیم. آقای رضایی آدمی بود که در نشر نی ساعت می‌زد و کار می‌کرد. اگر دوستی می‌آمد و مدتی با او صحبت می‌کرد این را جزو ساعت کار حساب نمی‌کرد. یادم هست روزی با یک مرکز دولتی می‌خواستیم قرارداد بنویسیم اجبار کرد که باید آن مرکز آگهی مزایده یا مناقصه بدهد. این قدر سخت‌گیر بود و هست.

۲۰۹

— مقصودتان چیست؟ آیا راه حل، رها کردن طرح است؟

نه، ولی باید همه این موارد را در ذهن داشت و صحیح و به موقع تصمیم گرفت. مدیریت، پژوهش، بازاریابی، تولید و پخش کتاب، کارهایی تلفیقی هستند و در ایران نمی‌توان با آنها برخورد اداری کرد. ممکن است در آلمان با سرمایه‌ای هنگفت یا مناسب، یک مدیر لایق، یک پژوهشگر خوب و یک بازاریاب با تجربه مؤسسه‌ای تشکیل شود که به احتمال زیاد موفق هم باشد، ولی در ایران عوامل مؤثر زیادند و پژوهشگران ما نیز احاطه به همه عوامل ندارند. در بازار سنتی به صورت شهودی به عوامل زیادی توجه می‌شود. برپایه این سنت باید نوسازی آغاز شود. تجربه من این است که همه طرح‌های نوبی که به سینت موجود توجه ندارند و آن را خوار می‌شمارند، ظاهری شیک اما باطنی فاسد و رفتنی دارند.

— در حال حاضر (زمستان ۱۳۸۰) چند عنوان کتاب در دست آماده‌سازی و چاپ دارید؟

ما همواره حدود ۳۰ - ۲۰ عنوان کتاب آماده چاپ داریم.

— همیشه؟

بله، همیشه باید تدارک کاغذ و وام و هزینه این تعداد کتاب را ببینیم و با برنامه‌ریزی دقیق

مانع ایجاد وقفه در تولید و عرضه شویم، و هر سال تعدادی از کتابهای قبلی که تمام شده و برایشان تقاضا وجود دارد، تجدید چاپ می‌شود.

— آیا در همین لحظه هم این تعداد کتاب را آماده دارید؟

بله، همین حالا ۳۰ کتاب آماده چاپ داریم که به مرور منتشر می‌شود. بعضی کتابها هم که به صورت مجموعه است، به مرور و در زمان پیش‌بینی شده چاپ خواهند شد، مثل فیلم‌نامه‌ها، یا تاریخ هنر گامبریج، تاریخ هنر مدرن، جامعه‌شناسی هنر، و مجموعه‌ای ۷ جلدی در معرفی نقاشان مهم دنیا و آثار آنها در حوزه هنر.

— در حوزه جامعه‌شناسی، چند کتاب در دست تهیه دارید؟
حدود ۲۰ تا ۳۰ عنوان که حتماً تا دو سال دیگر منتشر خواهند شد.

— و در حوزه اقتصاد چه تعداد؟
حدود ۱۰ عنوان.

۲۱۰

— آیا به حوزه ادبیات هم وارد شده‌اید؟

بله، به تدریج کار ترجمه و انتشار رمان و داستان کوتاه را شروع کرده‌ایم و همین‌طور عناوینی در حوزه فلسفه سیاسی و اقتصاد سیاسی.

— جمع قراردادهای سالانه در همه این حوزه‌ها چه تعدادی است؟

حدود ۱۰۰ قرارداد در سال می‌بندیم. البته از این تعداد، بعضی هیچ‌گاه تحویل نمی‌شوند، بعضی هم با تأخیر انجام می‌شوند و بقیه هم به موقع. کتابهایی که تحویل می‌گیریم اگر قابل انتشار نباشد، از برنامه حذف می‌کنیم، و اگر قابل قبول باشند به ویرایش سپرده می‌شوند و آنهایی که آماده چاپ هستند به سرعت منتشر می‌گردند.

— چرا در حوزه شعر کتابی منتشر نمی‌کنید؟

نمی‌دانم، شاید برای اینکه ورود چندانی به ادبیات نداریم.

— کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی را شما سفارش دادید؟

نه، ما قبلاً از نویسنده آن، کتابی با عنوان جامعه‌شناسی خودکامگی چاپ کرده بودیم. خود

ایشان این کتاب را برای چاپ پیشنهاد دادند. من کتاب را خواندم. دوستان تحریریه نسبت به کتاب اشکالاتی داشتند. با رفع مواردی بنده با کتاب موافق بودم و قرارداد بستم. اتفاقاً نزدیک ۴ ماه هم کتاب منتظر اجازه چاپ وزارت ارشاد بود. در این میان ماجرای ریاست جمهوری آقای خاتمی و سپس محاکمه غلامحسین کرباسچی، شهردار سابق تهران، پیش آمد و کتاب به طور تصادفی به موضوع روز تبدیل شد و به همین دلیل ۱۷ بار تجدید چاپ شد.

— با چه تعداد شمارگان؟

حدود ۱۴۰ - ۱۳۰ هزار نسخه.

— چه طور شد دفاعیات آقای کدیور را چاپ کردید؟

روزی گفتند آقای محسن کدیور دنبال ناشری غیر سیاسی مستقلی است که کتابهای علمی اش را منتشر کند. قرار گذاشتیم ایشان آمدند و نشستیم و قرارداد نوشتیم. تعدادی از کتابها را پذیرفتیم و تعدادی دیگر را نه، که انتشارات اطلاعات آنها را چاپ کرد. قبول و رد هم فقط دلایل اقتصادی داشت، نه دلایلی دیگر. بعد از اینکه ایشان به زندان افتاد، متن دفاعیات را همسرشان تنظیم کردند و پیشنهاد دادند. من هم به دلیل اینکه قبلاً ناشر دو کتاب ایشان بودم، آن را منتشر کردم. انتشار دفاعیات صرفاً به این دلیل بود، نه به قصد سود اقتصادی.

— دفاعیات چند بار چاپ شده؟

۴ - ۳ بار.

— نشر نی تا به حال چه تعداد کتاب منتشر کرده است؟

بیش از ۵۰۰ عنوان و با تجدید چاپها بیش از ۸۰۰ عنوان.

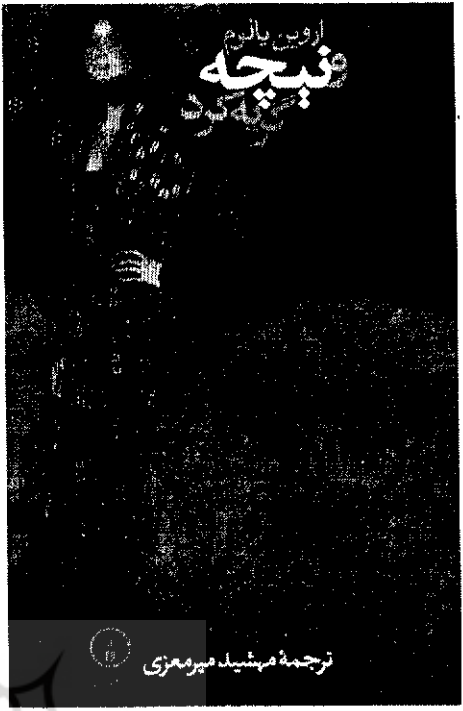
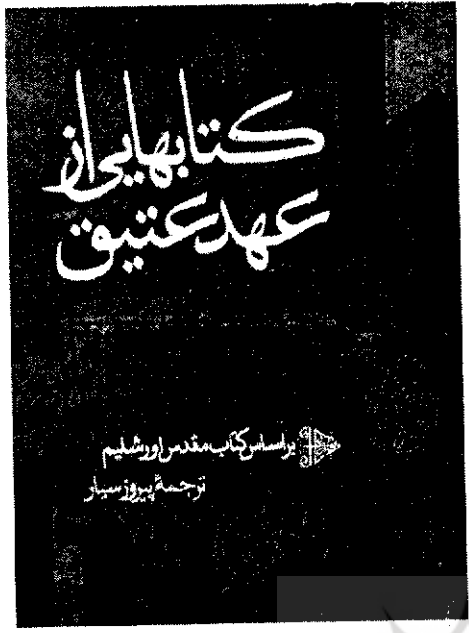
— موفقترین کتابتان از لحاظ فروش، جز اعترافات ژنرال ونخبه کشی، چه کتابی است؟

تئوری و مسائل اقتصاد خرد در حوزه اقتصاد، اثر دومینیک سالواتوره، ترجمه آقای حسن

سبحانی.

— ناموفقترین کتاب کدام است؟

نگرش نگاره‌ها اثر کینت کلارک، با ترجمه بهنام خاوران که منتقد بسیار دقیقی است در



شناسایی و نقد آثار نقاشی. در این کتاب ده اثر نقاشی از ده پدیدآورنده نقاشی جهان همراه با تحلیل نقاشی‌ها آورده شده است و اینکه چه طور می‌توانیم نقاشی خوب را تشخیص دهیم. با اینکه کتاب بسیار خوبی است، ولی فروش خوبی نداشته است. اگر مترجم استاد دانشگاه هنر بود، حتماً دانشجویان بیشتر آن را می‌شناختند و می‌خریدند. همین‌طور کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی، اثر ریکاردو، ترجمه آقای حبیب‌الله تیموری، که کتاب بسیار مهمی است، ولی هنوز چاپ اول آن تمام نشده است.

چرا این نوع کتابها را در مطبوعات معرفی نمی‌کنید؟

معرفی در مطبوعات دو شیوه دارد: دادن آگهی یا ارسال کتاب به بخش نقد و بررسی کتاب نشریات. آگهی چنان گران است و بی‌تأثیر که برای ناشر امکان‌پذیر نیست برای آن هزینه کند. بخش بررسی و نقد کتاب روزنامه‌های ما شاید بشود گفت که عملاً تعطیل است و فقط کتابهای خاصی را معرفی می‌کنند. تأثیر آگهی در مطبوعات تقریباً صفر است و من با صرف هزینه بسیار به این عدد رسیده‌ام.

هزینه کردید و به این نتیجه رسیدید که تأثیری ندارد؟

حدوداً ۵ سال پیش جمعی از دوستان از من انتقاد کردند که چرا در هیچ جا حضور ندارید و

در مطبوعات معرفی نمی‌شود. به دنبال این انتقاد، یک فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی علاقه‌مند و با سابقه تحقیق در جاهای دیگر را برای مدیریت روابط عمومی استخدام کردم و خواستم هزینه آگهی را برآورد و منحنی فروش قبل و بعد از آگهی را مقایسه کند. در مجلات تخصصی و روزنامه‌های پرتیراژ هم آگهی دادیم و نتیجه بررسی صفر بود؛ یعنی آگهی در کتابهای عادی واقعاً تأثیری ندارد، مگر برای کتابهای موفق و پرفروش.

— همین گفته شما معلوم می‌کند که نتیجه تحقیق نشان داده است که مثلاً آگهی برای چه کتابی جواب داده و برای چه کتابی جواب نداده است، و چرا. مگر از تحقیق توقعی بیش از این باید داشت؟

همین نشان می‌دهد که من با تحقیق واقعی موافقم. با توجه به نتیجه بررسی، برنامه‌ای گذاشتم برای مسئول روابط عمومی و گفتم بخشی از مخاطبان نشر نی دانشجویان و دانشگاهیان هستند. از او خواستم اول با رئیس و معاون و استادان دانشگاه در سراسر کشور مکاتبه کند و صورت اعضای هیأت‌های علمی را بخواهد، سپس با توجه به سمت و تخصص و رشته تحصیلی — تدریسی استادان، کتاب مناسب را برایشان بفرستد. برای این کار گسترده هم رایانه خریدیم و برنامه خاص نوشتیم و در نتیجه صورت انتشارات را برای همه استادان فرستادیم تا کتاب مورد نیاز خود را سفارش بدهند و ما کتاب را رایگان و با هزینه خودمان برایشان پست کنیم، و باز هم تعداد جوابهایی که رسید بسیار کم بود.

— برای چند نفر کتاب فرستادید؟

آمار دقیق را الان نمی‌دانم؛ ولی از ارسال کتاب به دانشگاههای تهران و دانشگاههای شهرهای بزرگ مثل تبریز، شیراز، مشهد، اصفهان و نظایر اینها خبر دارم و فکر می‌کنم بیش از ۱۰۰۰ نامه فرستاده‌ایم همراه کاتالوگ و معرفی کتابهای جدید.

— از این ۱۰۰۰ نفر چند نفر جواب داده‌اند؟

۱۰ یا ۱۵ نفر.

— یعنی حدود یک درصد. ولی در دنیا بسیاری از ناشران، برای نوشتن معرفی کتابهایشان پول می‌پردازند و متن معرفی‌ها را رایگان در اختیار مطبوعات قرار می‌دهند. آیا این راه را هم تجربه کرده‌اید؟

مدتی است معرفی کوتاهی از کتاب را پشت جلد چاپ می‌کنیم. در روزنامه‌های پرتیراژی که صفحه فرهنگی دارند و باید خدمات خوب به مردم بدهند و اطلاع‌رسانی کنند، فقط کتابهایی را معرفی می‌کنند که خودشان تشخیص می‌دهند مناسب سلیقه مردم است، ولی برای معرفی کتابهای دیگر روال این است که مثلاً روزنامه‌ای که چندین نشریه منتشر می‌کند، برای هر نشریه آن باید ۲ جلد کتاب داد تا آن را معرفی کند. با این حال، بحثی نیست کتاب می‌دهیم، به شرط اینکه معرفی بشود. کتابها را می‌فرستیم، ولی بعد از مدتی که خبری از معرفی نشد، تماس می‌گیریم و از هر کسی می‌پرسیم اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. پیداست که ناشر نمی‌تواند برای معرفی کتابش، این روال نامعلوم را دنبال کند. دوست دیگری هم که می‌خواهد خیلی لطف کند، کتاب را معرفی می‌کند و به اسم ناشر که می‌رسد می‌نویسد: نشرنی به مدیریت جعفر همایی، پسر مرحوم جلال‌الدین همایی. بعد دوباره باید تماس بگیری و بگویی من هیچ نسبتی با ایشان ندارم، شما فقط کار معرفی کتاب را انجام دهید.

دوستی که در صدا و سیما مدتی برنامه معرفی کتاب داشت، گلایه کرد که چرا کتاب برای ما نمی‌فرستید. گفتم برای برنامه‌ای در صدا و سیما که هدف اصلی آن معرفی کتاب به جامعه است و بودجه مخصوص هم دارد، وظیفه ناشر نیست که کتاب به صدا و سیما بفرستد. این سازمان از هر قبض برق که شهروندان می‌پردازند، مبلغی را برای هزینه‌های خود اخذ می‌کند، پس وظیفه اوست که از بازار کتاب، کتابها را تهیه کند و در رسانه‌اش به معرفی بپردازد. در تلویزیون ترکیه کتاب تبلیغ می‌شود و به همان نسبتی که از آگهی یخچال و فریزر پول می‌گیرد، برای آگهی کتاب هم پول دریافت می‌کند. کتاب در آن کشور جواب اقتصادی خودش را می‌دهد. هر کتاب یا شار کمال، نویسنده ترک، با شمارگان حداقل ۵۰ تا ۸۰ هزار نسخه چاپ می‌شود، به کاغذ هم سوسید نمی‌دهند. در تلویزیون ایران هم کتاب آگهی می‌شود، کتابهای کنکوری و کتابهای انتشارات سروش.

— برنامه آینده نشرنی چیست؟

از کار در مجله، جهاد، مؤسسات دیگر و انتشارات امیرکبیر خیلی چیزها یاد گرفتم و خیلی تجربه‌ها آموختم. برای همین همیشه فکر می‌کردم به ملت بدهکارم و باید آموخته‌هایم را در راه خدمت به نشر منتقل کنم و در تمام این مدت به هیچ کاری جز نشر نپرداختم و اکنون نیز تنها هدفم برای آینده نشرنی این است که عمر این مؤسسه را زیاد کنم و کارها چنان نظام‌مند باشند تا



● جمفر همایی در جلسه گفتگو با بخارا (عکس از طربی ساطعی)

۲۱۵

بعد از من هم ادامه پیدا کند و سرمایه و اعتبارش در آینده حفظ شود. بنابراین، با اتکا به نیروهای فکری و علمی و کارآمد، طرحهای بلند مدتی را به راه می‌اندازم که در این چارچوب بگنجد. زمانی با پدیدآورنده‌ای برای کتاب قرارداد می‌بستیم و همان را چاپ می‌کردیم، ولی حالا اگر پدیدآورنده‌ای کارش را خوب انجام دهد، همه وقت او را پر می‌کنیم و با برنامه‌هایی تنظیم شده، او را در حوزه کاری‌اش تقویت می‌کنیم تا بتواند مطابق علاقه‌های خودش، مطالعه، تألیف و ترجمه کند. این برنامه کمک می‌کند تا مجموع نیروها و امکانات ما با امکانات ملی گره بخورد، و کارایی این سرمایه‌ها بیش‌تر شود.

— چه کتابهایی را با چه موضوعاتی می‌خواهید در برنامه بگنجانید؟

موضوعاتی که طی این مدت در آنها تجربیاتی پیدا کرده‌ایم؛ مثل جامعه‌شناسی، سیاست، اندیشه سیاسی، هنر، سینما و اقتصاد. هر بخشی از این موضوعات را که پدیدآورنده بتواند تقبل کند، با او قرارداد می‌بندیم.

— مخاطب خود را خوب می‌شناسید؟

فکر می‌کنم از ضروریات کار نشر است که مخاطب و نیاز او تشخیص داده شود و از آن

بهره‌برداری اقتصادی به عمل آید. کتابهای باارزش، هم از نظر مالی و اقتصادی سودآورند و هم نیازهای ملی را تأمین می‌کنند. یا نسل جوانی که وارد دانشگاه می‌شود نیاز به منابع علمی دارد. این نیاز را دانشگاهها به تنهایی نمی‌توانند پاسخگو باشند. مثلاً کتاب جامعه‌شناسی گیدنز، کتاب دانشگاهی قطور و سنگینی است که ما براساس نیاز دانشگاهها تصمیم به ترجمه آن گرفتیم و به آقای صبوری پیشنهاد ترجمه دادیم. در عمل هم ثابت شد که تشخیص بسیار درستی بود، همچنین در حوزه هنر، تاریخ هنر گامبریج، متنی ساده و در عین حال عمیق و دقیق است که با هزینه زیاد و مخاطره‌ای بزرگ، این کتاب درسی دانشگاهی را چهار رنگ چاپ کردیم و با نازلترین قیمت ممکن در دسترس دانشجویان قرار دادیم. بنابراین، فقط در حوزه اقتصاد یا جامعه‌شناسی کار نمی‌کنیم، بلکه در هنر و در زمینه کتابهای مرجع هم فعالیت‌هایی داریم. دایرةالمعارف آکسفورد، که در سال ۱۳۷۳ قراردادش را با آقای مجید ملکان به عنوان ویراستار و با همکاری یک گروه ۲۵ نفری امضاء کردیم، به تازگی منتشر شده است، کتابی مرجع برای کودکان و نوجوانان. این عده با تلاش فراوان و بدون چشم داشت مالی زیاد و با حداقل امکاناتی که توانستیم برایشان فراهم کنیم مشغول به کار شدند.

— برای این کتاب چه قدر خرج کردید؟

حدود ۵۰ میلیون تومان فقط برای تولید فیزیکی، یعنی لیتوگرافی، چاپ، صحافی و کاغذ و ...

— ظاهراً نباید این پول تا چند سال آینده برگردد؟

به نظرم برمی‌گردد. تا به حال ۱۵۰۰ نسخه آن فروش رفته است. مردم کار خوب را تشخیص می‌دهند. هدف ما این است که کار را خوب و با دقت انجام دهیم تا نفر بعدی که می‌آید مجبور باشد کار کاملتری ارائه دهد.

— یعنی سطح معیار را بالا ببرید.

بله، زمانی که دانشجو بودم، جزوه‌های درسی آن قدر در هم و مبهم و مغلوط بود که وقتی وارد نشر شدم با خود عهد کردم حتماً هر کتاب دانشگاهی را که چاپ می‌کنم با کیفیت و معیار منتشر شود و اولین بار در چاپ کتاب اقتصاد کلان به آن عهد وفا کردم، و بعد ادامه دادم.

— و مجبور شدند کتابهای دیگر را با همان معیار چاپ کنند؟

بله، و حداقل موارد ظاهری مربوط به کتاب را رعایت کنند. همزمان با کتابی که گفتم، دهها کتاب ناقص چاپ شد، ولی در مجموع در حوزه کتابهای اقتصادی، سطح متون بالاتر رفت. پدیدآورنده هم در ضمن متوجه می شود که با کمی تلاش می تواند توفیق اقتصادی بیشتری برای کتابش به دست آورد و طرفهای ذینفع در نشر در کمال سلامت و صداقت، همکار و همراه باشند. هدف از نشر تنها کسب درآمد نیست، بلکه اقدامی مؤثر و جدی است که هم می تواند اعتبار ایجاد کند و در ضمن از امکانات موجود برای کار فرهنگی و فکری هم بهره مند شود. کافی است جوانب نشر را خوب ببینیم و نگاهی همه جانبه داشته باشیم و به اهداف صرفاً شخصی نیاندیشیم.

— کار کدام ناشر را بیشتر می پسندید و با علاقه دنبال می کنید؟

کار خوب امروزه خیلی زیاد شده و دست کم در سال، ۸۰ - ۷۰ کتاب خیلی خوب چاپ می شود که انسان آرزو می کند کاش این کار او بود. حتی ناشرهای کوچک یا جدیدگاه کارهایی بزرگ و عالی می کنند، ولی به لحاظ کیفیت کار و اصول گرایی و سلامت، کار آقای علیرضا رمضانی (نشر مرکز) را می پسندم و او را، هم بهترین دوست و هم بهترین رقیب خود می دانم.

۲۱۷

— از ناشران گذشته کار کدامیک را قبول دارید و الهام بخش می دانید؟

کتابهای شرکت سهامی انتشار و همچنین نشان آن را خیلی دوست داشتم. کتابهای ابن سینا همیشه به نظرم محصول کار ناشری پرابهت و پرکار بود. کارهای انتشارات امیرکبیر به لحاظ فنی برایم خیلی جذاب بود. انتشارات خوارزمی، که اگر به مجموعه کارهایش نگاه کنیم هیچ کتاب بی ربطی در آن نمی بینیم. انتشارات آگاه قدیم و آگه جدید، انتشارات نیل به ویژه در حوزه ادبیات، مروارید در حوزه شعر، فرهنگ معاصر و همچنین کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان قدیم که ناشر بی نظیر و بی رقیبی بود. ناشری قدیمی که کارهایش باید به منزله الگویی برای کار همه ناشران باشد، کلاله خاور (محمد رضانی) است. این ناشر از نظر اصول گرایی و تسلط علمی نمونه بود. ابراهیم رضانی (ابن سینا) به دلیل تیزهوشی و شتم تجارتي در نشر کتاب زیانزد بود. عبدالرحیم جعفری (امیرکبیر قدیم) در مخاطره جویی و مخاطره پذیری شهره بود و همه اینها از بزرگترین ناشران کشور ما بودند.

— هر سه صفتی که شما به آن اشاره کردید، به راستی از شاخصهای اصلی ناشر خوب است: اصول گرایی، شتم تجارتي و مخاطره جویی. از آرمان، اندیشه، تخیل و

آینده‌نگری هم به‌عنوان شاخص‌های دیگر باید یاد کرد. لطفاً بفرمایید از ناشران گذشته کدام یک را بیشتر مایل هستید مورد مطالعه دقیق قرار دهید؟

انتشارات نیل. خیلی دوست دارم درباره‌ی این ناشر اطلاعات کاملی داشته باشم و بدانم چرا کارش متوقف شد. نیز علاقه‌مندم بدانم چرا امیرکبیر مصادره شد و بعد چرا کارش به اینجا کشید؛ یا چرا ابن‌سینا تعطیل شد و فرزندان ابراهیم رضانی کار او را دنبال نکردند. دفتر نشر فرهنگ اسلامی هم دوره‌ی موفق‌تری را پشت سر گذاشت. می‌خواهم بدانم چه طور موفق شد و چرا پویایی‌اش را از دست داد و گرفتار رکود شد.

— به نظر شما مؤسسه‌ای پژوهشی می‌تواند درباره‌ی این موضوعات پژوهش کند؟

تحقیقات بوروکراتیک ابزار تصدی‌گری دولت و نهادهای عمومی هستند. پژوهش در جامعه، با حضور دولت به نتیجه نمی‌رسد. در فضای رقابتی طبیعی ضرورت تحقیق به‌طور خودجوش دیده می‌شود و به‌صورت متنوع در همه‌ی عرصه‌ها بروز می‌کند. این‌ها که گفتم موضوعات مورد علاقه‌ی من هستند. درباره‌ی آنها فکر می‌کنم و مطالعه می‌کنم. حتماً توجه به آنها هم برای من فوایدی دارد.

— و اگر این چیزها کاویده شود آیا به تولید فرهنگی در آینده کمکی خواهد کرد؟

ظاهر قضیه در نشر ساده است، پیچیدگی در تصمیم‌گیری و اجراست. خیلی چیزها باید عوض شود و عناصر بسیار زیادی در نشر هست که با هم کاملاً مرتبط‌اند. فعلاً مشکل عمده‌ی نشر، تصدی‌گری دولت و نقشی است که به‌عنوان هدایت‌گر و کنترل‌کننده‌ی فرهنگ به‌عهده گرفته و با استفاده از روش‌های توسعه‌ی بوروکراتیک باعث رشد ناموزون و ایجاد زمینه برای منفعت‌جویی‌های فردی (رانت) و نیز اضطراب دائمی مولدان واقعی، یعنی عدم امنیت شغلی، شده است. این امری است که بیش از تحقیق نیازمند یک تصمیم است. گذشتن از منافع فردی و گروهی کوچک و به‌دست آوردن منافع ملی و بزرگ خاص حوزه‌ی کتاب هم نیست. در همه‌ی بخش‌ها باید به آن توجه شود. ظاهراً همه هم در آن اتفاق نظر دارند.

— چه خطری نشر ما را بیشتر تهدید می‌کند؟

وضعیت نشر و ناشران ما به کشتی‌ای شباهت دارد که در استخری شناور است و موجهای مصنوعی که در آن استخر ایجاد می‌کنند، مسیر حرکت کشتی را غیرقابل پیش‌بینی می‌کنند. و نکته‌ی جالب اینکه اگر کسی با قایق معمولی در اقیانوس سفر کند، چون خطرات و بعد مسافت و

ویژگی‌های اقیانوس را می‌شناسد، حتی اگر گرفتار توفانهای سهمگین هم بشود، امکان توفیق او بیشتر است. من توفیق یک مؤسسه را موفقیت در چارچوبی کلی و ملی می‌دانم.

— ترجیح می‌دهید با قایق معمولی وارد دریا شوید، ولی با کشتی بزرگ به استخر نروید؟

بله، فکر می‌کنم هر کاری طبیعی‌اش بهتر است. ما مجموعه ناشرها باید در فضا و محیطی طبیعی قرار بگیریم تا هر کس مطابق سلیقه و عقیده خود برنامه‌ریزی و مسیرش را انتخاب کند، و هر کس هم خواست مخاطره‌جویی کند، بکند. بالاخره یا موفق می‌شود و جان به در می‌برد یا غرق می‌شود. هر چه هست، گزینش طبیعی بر هر عمل مصنوعی برتری دارد.

— شما هم خودتان را در خطر می‌بینید؟

بله، در فضای غیر طبیعی هیچ کس امکان بروز واقعی استعدادهایش را ندارد. شرایط رقابت برای همه یکسان نیست. و چون افق روشنی وجود ندارد، امیدها و آرزوهای بزرگ هم کمتر به چشم می‌خورد. این مشکل در واقع در بخشهای کشاورزی، صنعت، تجارت و فرهنگ مشترک است. مسئولیت‌ناپذیری، کم‌کاری، بی‌دقتی و همه بی‌انضباطی‌های دیگر از همین سرچشمه می‌گیرد. سهم ۸۰ درصدی دولت در همه شئون اقتصادی زمینه بسیار مساعدی برای رانت‌خواری و فساد ایجاد کرده است. این زیان ملی است و وضعیتی است که دولت و ملت از آن در رنج‌اند. یک دولت حداقلی کارآمد و قدرتمند بهتر می‌تواند در امر پیشرفت و توسعه با ملت مشارکت کند.

— با تشکر از شما، با آرزوی موفقیت بیشتر برای نشر نی و پیشرفت نشر کشور.

